کتابخانه مرکز اطلاع رسانی
بنیاد دایرة المعارف اسلامی

مجلهٔ
ایران‌شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال یازدهم، شمارهٔ ۱ بهار ۱۳۷۸ (۱۹۹۹م.)

جلال متینی

دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران وسلطان احمدشاه

همسن و سالهای نویسندهٔ این سطور که در سوم شهریور ۱۳۲۰ در یکی از دبیرستانهای تهران تحصیل می کردند، به یاد دارند که حملهٔ ناگهانی انگلستان و شوروی به ایران، اشغال کشور ما از سوی متفقین، استعفای رضاشاه از سلطنت، پادشاهی محمد رضا شاه و پیامدهای آن چگونه ما بچه های دورهٔ رضاشاه را نیز در عالم کودکانهٔ خودمان گیج و متحیر و سرگردان ساخته بود. ما بچه هایی که در دورهٔ رضاشاه با لباس متحدالشکل - با پارچهٔ کازرونی محصول وطن - با نظم و ترتیب به دبستان و دبیرستان می رفتیم، ما که هر روز صبح در دبستان نخست سرود شاهنشاهی را دسته جمعی در صحن مدرسه می خواندیم و سپس به کلاس می رفتیم، ما که در دبیرستان آرم دبیرستان را بر روی لباس خود نصب می کردیم تا به هر جا که می رویم شناخته شویم، ما که هر سال دو سه ماهی، هر هفته یکی دو بار، به تمرین «رژه» می پرداختیم تا در سوم اسفند در جلالیه از برابر اعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران و والاحضرت همایون ولایت عهد رژه برویم و از این امر نیز

بسیار خود را سربلند احساس می کردیم، ما بچه هایی که آموخته بودیم، در این رژه، وقتی با «نظر به راست» از برابر جایگاه رد می شویم، اگر زنبور هم پسِ گردنمان را بگزد، نباید روی خود را برگردانیم بلکه باید همچنان به حرکت خود به پیش ادامه بدهیم، ما که در سال اول دبیرستان کتابهای تهیه شده به توسط وزارت فرهنگ را در اختیار داشتیم که با کاغذ خوب و جلد پارچه ای برای نخستین بار چاپ شده بود و در اول هر یک از آنها تصویر اعلیحضرت و والاحضرت جلب توجه می کرد و یک دورهٔ کامل این کتابها را در سال اول در ده دوازده جلد به مبلغ ۷۲ یا ۷۳ ریال خریدیم، ما بچه هایی که با روزنامه و مجله و سیاست و انتخابات و امثال این موضوعها، نه در خانه و نه در مدرسه، مطلقاً آشنایی نداشتیم و کاریکاتور هیچ یک از بزرگان مملکت را هم در روزنامه ها و مجله ها ندیده بودیم و...، به راستی سوم شهریور ۱۳۲۰ حادثه ای تکان دهنده و گیج کننده بود. حضور سربازان رنگارنگ متفقین از کشورهای مختلف در خیابانهای تهران، چاپ روزنامه های متعدد وابسته به دار و دسته های مختلف که عموماً بر دوران رضاشاه با فحش و بدزبانی می تاختند، بحثهای تند نمایندگان دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی علیه رضا شاه که انتخابات آن دوره، در عهدِ خود رضاشاه انجام شده بود و نمایندگانش به قول مصدق همگی برگزیدهٔ دیکتاتور بودند نه منتخب مردم، و از همه مهمتر کشیده شدن این بحثهای تند و داغ سیاسی به کلاسهای درس دبیرستان، ناگهان ما بچه های آرام سر به زیرِ دوران رضاشاهی را - که هِر را از بِر تشخیص نمی دادیم- ظاهراً به آدمهای بالغ صد در صد سیاسیِ آشنا به راز و رمز سیاست ایران و جهان تبدیل کرد! چنان که از جمله، در ساعات درس انشاء، هر دانش آموزی به عنوان شخصی کاملاً وارد به سیاست دیروز و امروز به بحث و حملهٔ به این و آن می پرداخت و در همان جلسه یا جلسهٔ بعد، دیگری از قطب مخالف با الفاظی که در شأن کلاس و مدرسه نبود به او پاسخ می داد. خدایش بیامرزاد نظام زاده دبیر ادبیات فارسی را که به زحمتی این کلاسها را اداره می کرد. همین ما بچه های آرام سرِ به زیرِ درس خوانِ دارالفنونِ پیش از سوم شهریور ۱۳۲۰، وقتی در روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ دیدیم که چند تن از دانش آموزان کلاسهای بالاتر در صحن دبیرستان فریاد می زنند «ما نان می خواهیم» و زنگ دبیرستان را هم برای تعطیل کلاسها به صدا در آوردند، متحیر و بیخبر از همه جا از کلاسها به صحن مدرسه وارد شدیم و برای اولین بار دیدیم که تهدیدهای احمدی کاشانی ناظم پرقدرت دبیرستان که با لهجهٔ کاشانی می گفت: «به کلاستان بروید، بیچاره تان می کنم»، به چیزی گرفته نشد و رئیس محترم و با حشمت دبیرستان، امیرخیزی، که نمونهٔ وقار و متانت بود نیز نتوانست کاری از پیش ببرد، مات و مبهوت مانده بودیم که چه خبر

است. در حالی که مسؤولان دارالفنون از نظر احتیاط، درِ مدرسه را بسته بودند، ناگهان دستی از غیب بیرون آمد و ما بچه های فسقلیِ نادان را از سرِ دیوار زمین ورزش به خیابان برد به این قصد که به مجلس برویم. ناگفته نماند که ما با چه شوق و ذوقی خیابان ناصرخسرو و میدان سپه و خیابان سعدی جنوبی و میدان مخبرالدوله و خیابان شاه آباد را پشت سر گذاشتیم و در میدان بهارستان وارد مجلس شورای ملی - عدل مظفر - شدیم. در آن جا گفته شد این تظاهرات برای آن است که قوام السلطنه باید از نخست وزیری استعفا بدهد. لااقل این بنده و دیگر دانش آموزان شش هفت ساعتی در صحن مجلس و سالنهای آن و حتی محل جلوس نمایندگان سیری کردیم که بندهٔ هرگز آن را فراموش نمی کنم. ناگفته نماند که از این فرصت استفاده کردم و برای کلکسیونِ درسِ گیاه شناسی خود چند گل از باغچه های مجلس چیدم و در لای صفحات کتابچهٔ بغلی خویش گذاشتم. از سوی دیگر محاکمهٔ سرپاس مختاری آخرین رئیس شهربانی رضاشاه و برخی از همکارانش به اتهام قتل و شکنجه در دادگاهی علنی، خود بر این هیجانات می افزود و به یاد دارم که روزی با مادرم برای تماشا به دادگاه رفتم که در آن جا هرچه دیدم برایم نو بود و باورنکردنی. ناگفته نماند که همهٔ این حوادث سبب شده بود که ما بچه ها به سراغ روزنامه ها نیز برویم و لااقل تیترهای صفحهٔ اول آنها را سرِ بساط روزنامه فروشان بخوانیم و بدین وسیله بر اطلاعات سیاسی خود بیفزاییم تا از رقیبان عقب نمانیم. ولی هم روزنامه ها متعدد بود و هم ما پولی نداشتیم که حتی در روز یکی دو تا از آنها را بخریم. اما مردی کاردان و موقع شناس به نام جواد قدیمی به دادِ کسانی چون ما رسید و در خیابان واقع در پشت شهرداری تهران (واقع در میدان سپه سابق که لابد حالا همه چیزش دگرگون شده است) دو باب مغازه کرایه کرد و دیوار میان آن دو را برداشت و به اصطلاح خودش «خوانشگاه» ی (قراءتخانه ای) ترتیب داد. او هر روز تقریباً همهٔ صفحات روزنامه های چاپ تهران را به دیوار خوانشگاه با پونز می کوبید و با دریافت ورودیه ای به مبلغ ده شاهی یا یک ریال به افراد اجازه می داد که قدم به جنگل مطبوعات بگذارند. بنده و چند تن از دوستانم که به علت دوری راه ظهر به خانه نمی رفتیم و ناهار را در مدرسه می خوردیم، اکثر روزها به خوانشگاه می رفتیم و به سرعت به خواندن روزنامه ها - فهمیده و نفهمیده - می پرداختیم و دلی از عزا در می آوردیم در حالی که البته از آنچه در پشت پرده می گذشت بیخبر بودیم. آن گاه پس از نیم ساعت یا یک ساعت خواندن قسمتهای اساسی روزنامه ها به مدرسه باز می گشتیم و احساس می کردیم که دیگر همه چیز را می دانیم.

انتخابات دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی و فعالیت کاندیداها و پخش آگهیهای

تبلیغاتی در خیابانها یا چسبانیدن آنها به دیوارها و بحثهای مربوط به انتخابات نیز برایمان بسیار تازگی داشت، چون در سالهای پیش، از این مقوله چیزی به گوش ما بچه ها نرسیده بود. آزادی انتخابات، دخالت دولت، پر کردن صندوقهای رای به نفع این و آن، خرید و فروش رای از بحثهای داغ سالهای پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ بود. هر کس سر از صندوق انتخابات بیرون می آورد، اعلام می کرد که انتخابات در حوزهٔ انتخابی او و یا حداقل در مورد شخص او کاملاً آزاد بوده است، و کسانی که انتخاب نمی شدند،بانگ و فریاد بر می آوردند که دولت دخالت کرده، صندوقها را با آراء تقلبی پر کرده، حق ما را خورده و مردم را از داشتن نمایندهٔ طبیعی و دلسوز محروم ساخته است!

تشکیل مجلس چهاردهم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۲ نقطهٔ عطفی بود در حوادث پس از سوم شهریور. چون گفته می شد که با رفتن دیکتاتور، مردم نمایندگان حقیقی خود را به مجلس فرستاده اند. عده ای را عقیده بر این بود که با وجود اشغال ایران از سوی متفقین و دخالت آنان در تمام امور ایران و از جمله در انتخابات، تنی چند با رای آزاد مردم به مجلس راه یافته اند، ولی همین چند تن، بر بقیهٔ انتخاب شدگان می تاختند و آنان را مبعوث دولت و دست نشاندهٔ نیروهای اشغالگر روس و انگلیس می خواندند. دستهٔ اول را «خادمان» ملت تشکیل می دادند و دستهٔ دوم را «خائنان» به ملت. دو چهرهٔ بسیار شاخص و بارز این مجلس – برای ما بچه های دوران رضاشاهی – یکی دکتر محمد مصدق بود و دیگری سید ضیاء الدین طباطبایی، نخستین نمایندهٔ اول تهران بود و دیگری نمایندهٔ یزد که ما بچه ها از پیشینهٔ هیچ یک از آن دو چیزی نمی دانستیم.

این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که وقتی در انتخابات دورهٔ چهاردهم، تبلیغات داوطلبان نمایندگی و طرفدارانشان آغاز گردید که نام مصدق هم در بین آنان به چشم می خورد، پدرم – که پیش از پادشاهی رضاشاه، دو سه سالی با سید جلال الدین کاشانی مؤیدالاسلام مدیر روزنامهٔ حبل المتین – که از خویشان وی بود – در کلکته کار کرده بود و پس از بازگشت به ایران نیز تا درگذشت مدیر آن روزنامه، به عنوان «مدیر مرکزی روزنامهٔ حبل المتین» با وی همکاری داشت – چند بار این عبارت را از قول مؤیدالاسلام برای من نقل کرد که فلانی می گفت مجلسی که در آن، کسانی مانند مستوفی الممالک، مدرّس، مصدق السلطنه، سید حسن تقی زاده، مؤتمن الملک و... عضویت نداشته باشند، آن مجلس، مجلس نیست. پس وقتی در دورهٔ چهاردهم مصدق به مجلس راه یافت، بر اساس آنچه شنیده بودم باخود گفتم، پس این مجلس، حتماً مجلس است.

هنگامی که در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی رسمیت یافت و

رئیس اعلام کرد «اعتبارنامهٔ آقای سید ضیاء الدین مطرح است»، مصدق به عنوان مخالف تصویب اعتبارنامهٔ سید به پا خاست و علیه سید ضیاء الدین سخن گفت.

بحثهای مجلس شورای ملی برای ما بچه های «سیاسی شده» بسیار جالب توجه بود که هر روز آن را در روزنامه های خوانشگاه تعقیب می کردیم. ما از آنچه در سالهای پیش در وطنمان روی داده بود مطلقاً چیزی نمی دانستیم. اطلاعات ما در مورد آن سالها محدود بود به مطالبی که به طور کلی در روزنامه ها چاپ می شد یا در مجلس شورای ملی مصدق و سید و دیگر نمایندگان مطرح می کردند. مصدق در سخنانش تأکید می کرد که سید با همکاری رضاخان، و به دستور انگلیسیها، در سال ۱۲۹۹ کودتا کرد و دیکتاتوری بیست سالهٔ رضاشاه محصول آن کودتاست. به علاوه در دوران رضاشاه هر کاری انجام شده، همه برای حفظ منافع انگلستان بوده است. البته سید هم بیدی نبود که از این بادها بلرزد. پس در دفاع از خود و کودتا به سخنان مصدق پاسخ می داد.

ناگفته نماند که ما بچه های غیر توده ای، البته از شکل و شمایل سید هم خوشمان نمی آمد. علاوه بر این که می گفتند انگلیسیها او را از فلسطین به ایران بازگردانده اند، او کلاه پوستی بر سر می گذاشت، موی سرش را بلند کرده بود، و در جزوهٔ شعائر ملی خود کلماتی به کار برده بود که برای همگان تازگی داشت تا چه رسد به ما بچه ها. او از «عَنعنات ملی» و «تَعاریج دماغیه» سخن می گفت. حزبش، «ارادهٔ ملی»، را به استهزاء «عرّادهٔ ملی» و «حزب حلقه» می خواندند، چنان که مصدق هم یک بار در مجلس عنوان اخیر را برای حزب او به کار برد. می گفتند سید در حزب حلقه به مراجعان و مهمانانش «چای نعناع» می دهد. همهٔ این اداها موجب شده بود که ما پاسخهای سید را به مصدق سرسری بگیریم و برایش کمترین ارزشی قائل نباشیم. بدین جهت در نظر ما بچه های همه چیز دانِ آن روزگار، مصدق مظهر خیر و اهورا مزدا بود و سیّد مظهر شرّ و اهریمن. ما که در میدان مغناطیسی مصدق قرار گرفته بودیم، چشمانمان به دهان او دوخته شده بود. تاریخ مشروطیت ایران و سلطنت قاجاریه و رضاشاه را فقط و فقط به روایت مصدق قبول داشتیم و نیز مصدق را فقط به روایت خود وی می شناختیم. خلاصه آن که سخن مصدق در هر باب برای ما حجت بود و آن را بیچون و چرا، چون وحی مُنزل می پذیرفتیم و با مخالفین وی به بحث و جدل می پرداختیم، و بر اساس آنچه از وی آموخته بودیم، حتی در سالهای بعد، هر کس با مصدق مخالفت می کرد - گرچه تا دیروز از یاران نزدیک وی بود- او را «خائن» می شمردیم، زیرا مصدق دربارهٔ کسانی که رایی برخلاف وی اظهار می کردند بارها این لفظ را به کار برده بود. به علاوه، ما از آن تاریخ به بعد به نوکران انگلستان نیز

حساسیت شدیدی پیدا کردیم و چون سید و رضاشاه را انگلیسیها آورده بودند، با خود می گفتیم لابد پیش از کودتای ۱۲۹۹، انگلستان در ایران و در دربار قاجاریه جرأت اعمال نفوذی نداشته است و در نتیجه استقلال ایران را همین دو تن بر باد داده اند.

مصدق در جلسهٔ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در موقع طرح اعتبارنامهٔ سید به تفصیل سخن گفت و از جمله اظهار داشت: مخالفت من با سید ضیاء الدین به این دلیل نیست که توده ای هستم یا وابسته به حزب توده ام. آنچه می گویم برای آن است که:

> من می خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم، من می خواهم در راه وطن بمیرم، من می خواهم در قبرستان شهدای آزادی وطن دفن بشوم، من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می باشم.[1]

از سوی دیگر وی در بین انگلیسیها از آدمهای خوبی مانند ماژور هوور قنسول انگلیس در شیراز و کلنل فریزر نام برد و در جای دیگر از «عظمت اخلاقی ملت انگلیس» نیز تجلیل کرد و افزود البته مأمورین بد هم داشتند «مثل کاکس که آمد در ایران قرارداد وثوق الدوله را با انگلیس گذاشت».[2] دربارهٔ کودتا گفت: «تلگراف **سلطان احمد شاه*** به این شرح رسید: از تهران به شیراز شب ششم حوت - حکام ایالات و ولایات - در نتیجهٔ غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته... مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگزاری... به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم بنا براین... جناب میرزا سید ضیاء الدین... را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه... به معزّی الیه مرحمت فرمودیم». ولی من به سلطان احمدشاه جواب دادم که انتشار این تلگراف در فارس اسباب بسی انقلاب و اغتشاش خواهد شد و بدین جهت آن را منتشر نساخته ام. سید ضیاء الدین، پس از آگاهی از این که ریاست وزرایی او را در فارس اعلام نکرده ام، تلگرافی مفصل به من مخابره کرد که در آن از جمله تصریح کرده بود که «... تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچ کس جز خیانتکار نمی تواند تردید کند آن هم فوراً تنبیه می شود». و از من خواسته بود که «به نام وطن و به نام اصلاحات... از آن فاصلهٔ بعید آغوش گشوده» او را «برادرانه در بغل گرفته و مظاهرت» خود را «به احترام منافع ملی» به وی اهداء نمایم. که به این تلگراف جواب ندادم.[3] مصدق در پایان اولین سخنرانی خود گفت: «به عقیدهٔ من، [سید] باید از خود رفع زحمت کند و از مجلس برود و غیر از این راه دیگری ندارد».[4]

سید ضیاء الدین در پاسخ مصدق اظهار داشت: قصد نداشتم وکیل شوم، ولی مردم یزد

* تأکیدها همه از نویسندهٔ این سطور است.

مرا وکیل کردند.[۵] البته مصدق هم پیش از این در مورد انتخاب شدن خود به نمایندگی مجلس شورای ملی نظیر این مطلب را گفته بود. سید، مصدق را عوام فریب خواند و گفت خدمت بزرگ من این بود که ایران را از دست چند تا سلطنه ها و دوله ها و مُلک ها نجات دادم. وی مصدق را به سبب عدم اعلام فرمان احمدشاه در فارس، دربارهٔ نخست وزیری اش مجرم و جانی و خیانتکار نامید، زیرا مصدق می خواست مردم عشایر فارس را بشوراند. وی افزود ممکن است آقای مصدق السلطنه بپرسند که چرا ایشان را مثل بقیهٔ سلطنه ها و دوله ها و مُلک ها در دورهٔ رئیس الوزرایی خود توقیف نکردم، علت این بود که:

می دانستم فکر شما فلج بود، می دانستم با تمام فعالیت تان هیچ کار نمی توانید بکنید، و یک چیز دیگر هم بود که نخواستم این افتخار را به شما بدهم که به واسطهٔ حبس شما، شخصیتی برای شما قائل شوم.[۶]

سید، مصدق السلطنه را به اِعمال غرض شخصی در موارد مختلف متهم ساخت و گفت آنچه امروز در این مجلس در تمجید احمدشاه و حمله به رضاشاه گفتید [که در صفحات بعد آن را نقل کرده ام] کاملاً با آنچه در موقع تغییر سلطنت در مجلس شورای ملی گفته اید مغایر است. شما در آن مجلس گفتید:

اما نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً مأیوسم زیرا خدماتی به مملکت نکردند که من امروز بتوانم در واقع و نفس الامر دفاع کنم...

در همان جلسه دربارهٔ سردار سپه رضاخان پهلوی گفتید:

اما رضاخان پهلوی که من به ایشان عقیده مندم، ارادتمندم، ایشان از وقت زمامداری خودشان یک خدماتی به امنیت مملکت کرده اند و به این ملاحظه بنده مایل به ایشان هستم - به چه دلیل متمایل به ایشان هستم؟ برای حفظ خودم، برای حفظ کسب خودم و خویشاوندان خودم - موافق بودم با زمامداری ایشان، برای چه؟ برای این که من چه می خواهم؟ آسایش می خواهم، امنیت می خواهم، مجلس می خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دوسالهٔ اخیر داشته ایم و مشغول کارهای اساسی بوده ایم.

این سردار سپهی که به شما امنیت داد، آسایش داد...، کی به شما داد؟ - جز سید ضیاء الدین. اگر او بد است سید ضیاء الدین هم البته بد است، اگر خوب است چرا سید ضیاء الدین بد است...[۷]

مصدق در سخنان خود سید را به دستبرد زدن به خزانه متهم کرد: «چرا موقع فرار از خزانهٔ مملکت دستبرد نمودید و اگر احتیاج داشتید در این ۲۲ سال اخیر از چه ممّر تحصیل نمودید».[۸] سید به این اتهام پاسخ داد و از گذران خود در ۲۴ سالهٔ اخیر عمرش سخن گفت

که مصدق آنها را رد نکرد.[۹] سید همچنین از «کودتا» و رئیس الوزرایی خود به فرمان احمدشاه دفاع کرد و گفت «کودتا»ی من با حکومت ملی تباین نداشت. در موقع آمدن من مملکت سه سال بود که قوهٔ مقننه نداشت، مملکت امنیت نداشت، شاه به همین جهت می خواست ایران را ترک کند. به علاوه احمد شاه مرا، به مانند رئیس الوزراهای قبلی، مأمور تشکیل دولت کرد.

اعلیحضرت مرحوم احمدشاه مرا احضار فرمود و دستخط هم به من داد و اختیارات تام هم به من داد. حالا داخل این بحث نمی شوم که این مقدمه را من چیده بودم یا دیگران چیده بودند... شما فارس را بر ضد من شوراندید. قوم و خویشهای شما مرا فرار دادند. شما و امثال شما در تهران دسائس کردید....[۱۰]

ما بچه ها همهٔ این مطالب را فهمیده و نفهمیده در روزنامه های خوانشگاه می خواندیم. تعدادی از کلمات مشکل را هم ندیده می گرفتیم و از آنها می گذشتیم. در مجموع، حرفهای سید در ما بچه ها کمترین تأثیری نداشت و چه بسا قسمتهایی از گفته های او را هم نمی خواندیم، چون معتقد بودیم که او نوکر اجنبی ست و مزخرف می گوید، در حالی که حرف حق را مصدق می زند، و این سید با «عنعنات ملی» اش می خواهد بار دیگر مملکت ما را به دست انگلیسیها بسپارد. و هنگامی که در پایان این مباحثات، کفایت مذاکرات تصویب شد و نمایندگان در مورد اعتبارنامهٔ سید رای مخفی دادند و رئیس مجلس اعلام کرد: «عدهٔ حاضر ۸۶ نفر، نمایندگی آقای سید ضیاء الدین به اکثریت ۵۸ رأی تصویب شد»،[۱۱] و این خبر را در روزنامه ها خواندیم، ما بچه ها یقین کردیم که اکثریت نمایندگان مجلس «خائن» اند و نوکر انگلستان.

پرتال جامع علوم انسانی

۱ — راه آهن سراسری ایران

الف — نظر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری در سال ۱۳۲۲ (مجلس چهاردهم)

برگردم به اصل مطلب، مصدق در نخستین سخنرانی خود در مجلس چهاردهم، ضمن حمله به سید ضیاء الدین و رضاشاه و طرفداری از سلطان احمدشاه به موضوع راه آهن نیز اشاره کرد:

دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید. عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد — برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود — چون به کمیّت اهمیت می داد بر عدهٔ مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت

سطح معلومات تنزل کرد کاروان معرفت به اروپا فرستاد نخبهٔ آنها را ناتوان و معدوم کرد. اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟! اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می رسید؟ **من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم.** خانه ای در اختیار داشتن به از شهری ست که دست دیگران است؟ این است کار سیاستمداران وطن پرست که کسی را آلت اجراء مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او به مردم منّت می گذارند و بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد **در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟!**[۱۲]

به علاوه وی به شرح، به دفاع از احمدشاه نیز پرداخت که چگونه «آن پادشاه جوانبخت» به قرارداد ۱۹۱۹ تسلیم نشد و با این کار موجبات خلع خود را از سلطنت فراهم ساخت:

زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد با این که ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می شود. **شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد** – برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود، حوادثی که موجب بلندی نام می شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند خوشبخت کسانی که از آن حوادث استفاده کنند و بدبخت آنهایی که خود را مطیع پیش آمد نموده و با هر ناملایمی بسازند، در سلسلهٔ سلاطین قاجار **هفت نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده اند – اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمدشاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت** – ای کاش که این پادشاه جوانبخت به کودتا تسلیم نمی شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می کرد.[۱۳]

آنچه مصدق می گفت بر دل ما می نشست، در نتیجه ما بی چون چرا پذیرفتیم که پیش از رضاشاه در مملکت آزادی بوده است، استقلال قضات مراعات می گردیده است، حکومت قاجار مروّج فساد اخلاق نبوده است، در آن عصر برخلاف دورهٔ رضاشاه مدارس ایران از کیفیت بالایی برخوردار بوده است زیرا قاجاریه برخلاف رضاشاه به کیفیت تحصیلات توجه داشتند نه به کمیت آن، و این که شنیده بودیم رضاشاه هر سال صد تن را برای تحصیلات عالی به اروپا می فرستاده است، کاری بی ثمر بوده است، زیرا دیکتاتور پس از بازگشتِ این محصلین بیچاره، «نخبهٔ آنها را ناتوان و معدوم» می کرده است...، و از همهٔ اینها ناراحت کننده تر این بود که «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید». با خود می گفتیم اگر او این کار را

نکرده بود، حالا مملکت در دست متفقینِ از خدا بیخبر نبود که ما را مجبور به خوردن نان سیلو بکنند.

ناگفته نماند که در همان عالم بچگی، سخنان مصدق ما را متوجه قدرت بی چون و چرای انگلیسیها و هوشمندی و آینده نگری آنها نیز کرد و ترس از دولت فخیمهٔ انگلستان را ناخودآگاه در دل ما کاشت و فهمیدیم که در هر کاری دست انگلیسیها در کار است. ملاحظه بفرمایید ما تقصیری نداشتیم. انگلستان فاتح جنگ اول جهانی، نه فقط رضاخان و سید ضیاء الدین را برای اجرای منویات خود مأمور کودتا کرده و رضاخان را به پادشاهی رسانیده بود، بلکه از همان زمان می دانسته است که در سالهای بعد، جنگی در خواهد گرفت و انگلستان در آن جنگ به راه آهن جنوب به شمال ایران احتیاج خواهد داشت. پس رضاشاه را مأمور ساختن آن می کند و شاه هم منّت این کار را ابواب جمع ملت ایران می نماید که برای شما راه آهن ساخته ام. از طرف دیگر خریدهای تسلیحاتی آن دوره هم فقط برای مددرسانی به متفقین امروزی ما بوده است. در ضمنِ این که به سیاست و تدبیر انگلیسیها با نظر اعجاب می نگریستیم که همه چیز را می دانند و حوادث آیندهٔ جهان را پیش بینی می کنند، از این که مصدق هم تنها کسی بوده است که از روز اول دست انگلیسیها را خوانده، وی را صمیمانه ستایش می کردیم و بدین جهت بر احترامان نسبت به وی افزوده می شد. در نتیجهٔ مذاکرات مجلس شورای ملی، هم از انگلستان و سید و رضاشاه و راه آهن سراسری ایران متنفر شدیم و هم از افزایش مدارس و تأسیس دانشگاه و اعزام محصل به خارجه. در ضمن برای احمدشاه نیز که به منظور دفاع از ایران، سلطنت خود را از دست داده بوده، احترام فوق العاده ای قائل شدیم. بر بنده خُرده مگیرید، همان طوری که پیش از این نیز نوشتم ما بچه ها در آن سالها، دنیا را از چشم مصدق می دیدیم و او را در هر زمینه صد در صد برحق می دانستیم.

ب— نظر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۹

سالها گذشت، ولی موضوع راه آهن سراسری همیشه ذهن مرا به خود مشغول می داشت و این که چرا دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشیده است. بدین جهت پیوسته در پی به دست آوردن اسنادی بودم در تأیید نظرات مصدق.

از جمله کتابهایی که مطلب قابل توجهی دربارهٔ مسألهٔ راه آهن سراسری ایران دارد، کتاب مأموریت برای وطنم نوشتهٔ محمد رضا شاه پهلوی ست. این کتاب را در تهران پس از انتشار خواندم. شاه در این کتاب، از جمله نظر مصدق را دربارهٔ راه آهن سراسری نقل کرده است. گفتگوی مصدق با شاه در این موضوع بایست در چند سال اول

پادشاهی وی، در دهۀ ۱۳۲۰ و پیش از نخست وزیری مصدق (در سال ۱۳۳۰)، انجام شده باشد. شاه می نویسد:

مخالفت شدید او [مصدق] با احداث راه آهن در ایران مثال روشنی از این طرز فکر اوست. به خاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهارداشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. و وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سرتاسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که می خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که به عقیدۀ او آیا باید پدرم راه آهن را در مسیر دیگری احداث می کرد؟ جواب او این بود که اصلاً پدرم نباید راه آهن احداث می کرد و ایران احتیاجی به راه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه تر بودند. وقتی در این زمینه چانه اش گرم شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دورۀ پدرم ایران فاقد راه آهن بود و بنادر قابل ذکر نداشت و به طرق و شوارع ایران نمی شد اطلاق راه کرد و به علت نبودن اسفالت و پیاده رو مردم تا زانو در گِل ولای فرو می رفتند اما لااقل ایران مستقل بود. برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطق به یادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر «کاپیتولاسیون» یعنی حاکمیت و استقلال قضایی بیگانگان بود و در آن ایام نیمی از کشور تحت تسلط روس و نیم دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت و اجرای قانون آن چنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد در خیابانهای تهران دیده نمی شدند و آیا اسم این وضع را می توان استقلال گذاشت و مصدق در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی می دیدم که استدلالات من تغییری در نتایجی که از اظهار لجوجانه و منحرف خود گرفته نداده است.[۱۱]

چنان که بعد اشاره خواهد شد، مصدق در سال ۱۳۴۰، در خاطرات خود، که سالها بعد در دورۀ انقلاب اسلامی با نام خاطرات و تألمات مصدق چاپ شده است، این قسمت را از کتاب مأموریت برای وطنم نقل کرده و ضمن تأیید مطالبی که راجع به راه آهن به شاه گفته بوده است، به ذکر توضیحاتی نیز دربارۀ آن پرداخته.

والاحضرت اشرف پهلوی نیز در کتاب چهره هایی در آینه (ترجمۀ از متن انگلیسی) که در سال ۱۳۵۹/۱۹۸۰ در امریکا به چاپ رسیده است به برخوردخود با مصدق اشاره می کند که در آن، مصدق مسألۀ احداث راه آهن سراسری ایران را نیز مطرح کرده بوده است. این گفتگو بایست پس از تشکیل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در سال ۱۳۲۶ و پیش از نخست وزیری مصدق (در سال ۱۳۳۰) به عمل آمده باشد. وی می نویسد:

من و مصدق بار اول چند سال قبل از این تاریخ، مدتی پس از آن که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را تشکیل داده بودم، شخصاً با هم روبرو شده بودیم. من او را به جلسه ای در منزلم دعوت

کرده بودم تا دربارهٔ انتخاب هیأت مدیرهٔ سازمان و پاره ای مسائل تشکیلاتی با او صحبت کنم.

پیشخدمتی داخل اتاق پذیرایی شد و آمدن دکتر مصدق را اعلام کرد. او وارد اتاق شد، تعظیمی کرد و در کنار من نشست. من با او شروع به صحبت دربارهٔ هیأت مدیرهٔ سازمان کردم. اما رویهٔ او نشان می داد که امور اجتماعی آخرین مطلبی ست که می خواهد دربارهٔ آن حرف بزند. از این رو به مجرد آن که فرصتی پیدا کرد خیلی مؤدبانه موضوع صحبت را عوض کرد و مسألهٔ نفت را مطرح ساخت.

من به او توضیح دادم که برادرم هم مانند بسیاری از ایرانیان طرفدار ملی کردن نفت است، اما به شرط آن که این کار به صورتی منطقی و از طریق مجاری صحیح انجام گیرد. جواب او این بود: «اگر شما بگذارید، می شود».

هنگامی که مصدق شروع کرد به انتقاد از پدر و برادرم، گفتگوی ما مبدل به یک رویارویی مستقیم شد. او مصرانه می گفت که خاندان پهلوی استقلال ایران را در گرو نوسازی کشور گذاشته اند و هنگامی که من کوشیدم خاطرنشان کنم که در حقیقت نظر او کاملاً نادرست است، او کنترل خود را از دست داد و گفت: «پدر شما اشتباه بزرگی کرد که راه آهن سراسری ایران را ساخت، اگر او این کار را نکرده بود، ایران طی جنگ اشغال نمی شد».

من دیگر نمی توانستم این حرف را تحمل کنم. پس در حالی که سعی می کردم متانت خود را حفظ کنم، زنگ زدم و پیشخدمتی را صدا کردم و گفتم: «لطفاً آقا را به بیرون راهنمایی کنید». طی یک ملاقات، من و دکتر مصدق دشمن یکدیگر شده بودیم (برای غربیها ممکن است دشوار باشد بفهمند چگونه اغراض و کینه های شخصی خاورمیانه ای ها، حتی پس از آن که دهها سال از آن گذشته باشد، باز بر ملاحظات صرفاً سیاسی سنگینی می کند).

مصدق درست یک ساعت پس از انتصاب به نخست وزیری پیامی برای من فرستاد که در عرض ۲۴ ساعت ایران را ترک کنم. نخستین واکنش من آن بود که اعتنایی به این ضرب الاجل نکنم و با مصدق مبارزه کنم، اما نظر مشورتی برادرم این بود که کشور را ترک کنم.

علی رغم میل شخصی خودم، بچه هایم را برداشتم و ایران راترک کردم (حالا جز شهرام، دو بچهٔ دیگر هم از شفیق داشتم) - و این آغاز دومین تبعید من بود. اما این تبعید به میل و ارادهٔ خودم نبود، و چند سالی مرا از وطنم و برادرم دور نگهداشت.[۱۵]

در سالهای اخیر نیز همچنان در پی آن بودم که ببینم مصدق به اصطلاح چگونه دست انگلیسیها و رضاشاه را در احداث راه آهن خرمشهر - بندرشاه خوانده بوده است. به افرادی که فکر می کردم در این مورد می توانند پاسخی دقیق بدهند مراجعه کردم. از

جمله دست به دامان یکی از دوستان شدم که از ارادتمندان مصدق و شاپور بختیار است و مقیم اروپا. از وی پرسیدم آیا در مورد این که راه آهن سراسری ایران بر طبق نظر انگلیسیها ساخته شده است سندی و مدرکی به جز سخنان مصدق دیده است یا نه؟ آیا در اسناد منتشر شدهٔ خارجیان سندی در این باب دیده است یا نه؟ پاسخ وی به من این بود که من هم در همین حدودی که شما می گویید اطلاعاتی دارم نه بیشتر.

ج ــ نظر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری در سالهای ۱۳۰۴ ــ ۱۳۰۶ (مجلس پنجم و ششم)

در این موقع به نظرم رسید باید به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره های پنجم و ششم مراجعه کنم و ببینم مصدق در موقعی که دولت لایحهٔ احداث راه آهن سراسری را در زمان رضاشاه به مجلس تقدیم کرده بوده، چه گفته است.

دولت در تاریخ اول اسفند ۱۳۰۵ پیشنهاد ساختن راه آهن را به مجلس تقدیم داشته است و مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس - در جلسات ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ و ۲ اسفند ۱۳۰۵ و ۲٦ فروردین ۱۳۰٦ و ۹ اردیبهشت ۱۳۰٦ به تفصیل مخالفت خود را با ساختن راه آهن محمره-جز (خرمشهر- بندرشاه) اظهار داشته است.[۱٦] بنده سخنان وی را به دقت و جزء به جزء خواندم و بعضی از قسمتهای آن را دوبار و سه بار. ولی حاصل این خواندنها و دوباره خواندنها چیزی جز این نبود که مصدق با ساختن راه آهن سراسری به شدت مخالفت کرده بوده است، ولی نه به دلایلی که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد عنوان کرده است. حرف اساسی او در سالهای ۱۳۰٤ تا ۱۳۰٦ در مجلس شورای ملی فقط این بوده است که این طرح از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست. رؤوس مطالبی را که وی در این جلسات اظهار داشته است نقل می کنم:

> ایجاد راه آهن خوب است ولی دو راه دارد. اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد می شویم و اگر از راه غلط برویم داخل در جهنم می شویم.[۱۷]

> ... راه آهنی که در مملکت ما کشیده می شود به نظر بنده این خطی که هست از نظر تجارت داخلی و احتیاجات داخلی ست. زیرا که معقول نیست که مملکت اروپا مال التجارهٔ خودش را از راه روسیه بیاورد به بندرجز و از بندرجز هم ببرد به هندوستان که بگوییم راه آهن ما رابط اروپا و هندوستان است... پس راه آهن ما اثر بین المللی ندارد....[۱۸]

> بنده با هر کسی بفرمایید حاضر هستم مباحثه و مذاکره کنم که اگر ما این چهارده ملیون پول موجودی را خرج کارخانهٔ قند در نقاط مختلفه بکنیم هم قند ارزانتر می شود و هم ما مستغنی از فرستادن پول به خارجه می شویم....[۱۹]

وی راه چاره را نیز نشان داده است:

اگر ما سرویس کامیون را در این مملکت دائر کنیم به این ترتیب که پنجاه کامیون بیاوریم برای مسافرین که یکی از طهران حرکت کند برود بوشهر و یکی هم برعکس - مسافرین در راه بوشهر روزی بیست نفر نیست محال است روزی پنج نفر هم نخواهد بود به این ترتیب ما می توانیم مسافرت راه بوشهر تا این جا را با کامیون تأمین کنیم و اگر ما پنجاه اتوبوس مسافرتی داشته باشیم می توانیم در پنج نقطهٔ ایران خط ابتدایی و انتهایی درست کنیم و بعد هم یک عده کامیون که بنده شنیده ام امروزه در اروپا هست که با بخار حرکت می کند و مخارج سوختش هم خیلی کم است آنها را بیاوریم برای حمل و نقل....[۲۰]

اگر ما از محمّره الی بندر جز راه آهن داشته باشیم آیا می توانیم بگوییم همین برای ما کافی ست و دیگر خط شوسه لازم نداریم... در صورتی که در سایر نقاط باید باز با قاطر و گاری مسافرت کنیم....[۲۱]

مسیر مناسب برای احداث راه آهن سراسری به نظر او این بوده است:

... امروزه اگر کسی بخواهد از اروپا به ایران بیاید از کجا خواهد آمد؟ آیا از غرب می آید می رود به شرق و یا از شمال شرقی می آید به غرب؟ اروپا در مغرب ایران واقع است و اگر کسی از خارج بخواهد به ایران بیاید باید از شمال غربی از طرف آذربایجان بیاید و از این راه برود به هندوستان و شرق. راهی که اروپا را به آسیا متصل می کند همین است که از غرب بیایند و به شرق بروند.[۲۲]

... ولی این خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر از این تشخیص می دهند مختارند. ولی من به عقیدهٔ خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت می دانم. بعضی از نمایندگان (با همهمه) خیانت نیست. دکتر مصدق - بنده به نظر خودم خیانت است شما به نظر خودتان خدمت است....[۲۳]

خلاصهٔ سخنان مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی - در دوران پادشاهی رضاشاه - در مخالفت با احداث راه آهن سراسری ایران - چنان که پیش از این نوشتم - آن است که مسیر محمّره- بندر جز از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست، بهتر است بودجهٔ لازم برای ساختن این خط راه آهن را صرف ساختن کارخانهٔ قند کنیم تا از واردات قند که رقم بزرگی از واردات کشور را تشکیل می دهد بکاهیم، مگر این که مسیر راه آهن را تغییر بدهیم زیرا مسیر صحیح خط شمال غرب به شرق ایران است که از آن می توان به عنوان راه ترانزیت استفاده کرد، یعنی راهی که اروپا را به آسیا متصل می کند. وی ساختن راه آهن محمّره به بندر جز را خیانت و برخلاف مصالح مملکت می دانسته

است.

ملاحظه می فرمایید که در زمان طرح لایحهٔ احداث راه آهن سراسری در سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ مصدق مطلقاً به این موضوع که رضاشاه خط راه آهن محمّره- بندر جز را که صرفاً جنبهٔ سوق الجیشی دارد برای جلب رضایت انگلیسیها یا به دستور آنان می سازد تا در جنگ جهانی دوم مورد بهره برداری متفقین قرار بگیرد یا انگلیسیها از آن برای حمله به روسیه استفاده کنند، اشاره ای هم نکرده است. او در آن زمان فقط معتقد بوده است که در درجهٔ اول ایران احتیاجی به راه آهن ندارد، پس بهتر است بودجهٔ راه آهن صرف احداث کارخانهٔ قند شود، و اگر هم قرار بر ساختن راه آهن باشد مسیر آن باید از شمال غرب به شرق ایران باشد، همین وبس.

حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) که به مدت شش سال و نیم رئیس الوزرای رضاشاه بوده و در دوران ریاست وزرایی او که وزارت فوائد عامه را نیز برعهده داشته، لایحهٔ احداث راه آهن محمّره - بندر جز به مجلس شورای ملی داده شده است نیز می نویسد:

> اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم. مِن الغرائب مصدق السلطنه مخالف شد، که در عوض قندسازی باید دایر کرد، راه آهن منافع مادی مستقیم ندارد. گفتم از راه آهن منافع مادی مستقیم منظور نیست، منافع غیر مستقیم راه آهن بسیار است. نظمیه یانظام هم منافع مادی ندارد، ضروری مصالح مملکت اند. قند هم به جای خود تدارک خواهد شد و اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.[۲۴]

د — نظر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری در سال ۱۳۴۰

سالها گذشت، راه آهن سراسری در عهد رضاشاه ساخته شد، انگلیسیها رضاشاه را به تبعید بردند، و با عدم رضایت تام با پادشاهی محمد رضا شاه موافقت کردند. مصدق نخست وزیر شد. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ فرمان عزل خود را گردن ننهاد، همان طوری که در ۱۲۹۹ نیز فرمان احمدشاه را در خصوص رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین تمکین نکرده بود. در سال ۱۳۳۲ در دادگاه نظامی محاکمه شد و محکوم به سه سال حبس مجرد، و سپس در مِلک خود، احمد آباد، دوران تبعید و تحت نظر بودن خود را گذراند. مصدق در دی ماه ۱۳۴۰ خاطرات خود را به رشتهٔ تحریر در آورد و دو نسخهٔ آن را به فرزندانش دکتر غلامحسین مصدق و مهندس احمد مصدق سپرد تا هرگاه فرصت چاپ آنها فراهم گردید نسبت به طبع و نشر آن اقدام کنند. ظاهراً بر اساس دو مقدمه ای که دکتر غلامحسین مصدق و ایرج افشار بر این یادداشتها نوشته و چاپ کرده اند، این کتاب در اسفندماه

۱۳٦٤ با نام خاطرات و تألمات مصدق به چاپ رسیده، که مشتمل بر دو کتاب است: کتاب اول: «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، کتاب دوم: «مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران» در سه بخش که بخش سوم آن به «عرض جواب به فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه» اختصاص دارد. مصدق در این بخش به مطالبی که محمد رضاشاه دربارهٔ شخص وی در کتاب مأموریت برای وطنم نوشته بوده پاسخ داده است. بدین ترتیب که ٤۹ قسمت از کتاب شاه را نقل کرده و در ذیل هر یک از این قسمتها با عنوان «عرض جواب» به پاسخگویی پرداخته است.

مصدق در «عرض جواب» به نوشتهٔ شاه که: «مخالفت شدید او [مصدق] با احداث راه آهن در ایران مثال روشنی از این طرز فکر اوست. به خاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. و وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سرتاسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که می خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است...» - که ما تمامی گفتار وی را قبلاً در بخش ب همین مقاله نقل کرده ایم - در چهار صفحه مطالبی نوشته است که با این عبارت آغاز می گردد:

> من هیچ وقت عرض نکرده ام کشور ایران از استقلال تام بهره مند بوده است و اکنون هم چنین ادعایی نمی کنم...

در حالی که مصدق هم در مجلس چهاردهم به از بین رفتن استقلال ایران در دورهٔ رضاشاه اشاره کرده بوده است: «من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم»، و هم به والاحضرت اشرف گفته بوده است «خاندان پهلوی استقلال ایران را در گرو نوسازی کشور گذاشته اند».

وی سپس به موضوع راه آهن سراسری می پردازد:

> و اما در خصوص راه آهن - مدت سه سال یعنی از سال ۱۳۰٤ تا ۱۳۰٦ هر وقت راجع به این راه در مجلس صحبتی می شد و یا لایحه ای جزء دستور قرار می گرفت من با آن مخالفت کرده ام. چون که خط خرمشهر - بندرشاه خطی ست کاملاً سوق الجیشی و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیش آمدی حاضر کرده گفتم هر کس به این لایحه رای بدهد خیانتی ست که به وطن خود نموده است که این بیان در وکلای فرمایشی تأثیر ننمود، شاه فقید را هم عصبانی کرد و مجلس لایحهٔ دولت را تصویب نمود و در بادی امر نظریاتم این بود راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک دیگر که عدهٔ ساکنین آن کم است و اجتماع فشرده ندارند مفید نیست و احتیاجات کشور را می توان به وسیله سرویسهای منظم باربری تأمین کرد، چنان که هم اکنون در نقاطی که راه آهن نیست این کار می شود و از فقدان این راه کسی عدم

رضایت ندارد.

مدرک من در آن وقت گزارشی بود که ادارهٔ کل طرق و شوارع نسبت به درآمد سه سالهٔ راه آهن آذربایجان به مقامات مافوق خود داده بود که در ظرف سه سال از این راه بعد از وضع مخارج در حدود سی و سه هزار تومان عاید دولت شده بود بدین قرار...

در جلسهٔ ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی **که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند...**

ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز این که می خواستند از آن استفاده ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند و علت سر نگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارضهٔ انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقه مندی دولت انگلیس به فروش آهن به قدری ست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دورهٔ نقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع به کار کرد به دنیس رایت کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ به ایران وارد نشده بود هرچه زودتر به دولت ایران تقدیم کند و الحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی به دست آورده اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده اند...

در آن روزهایی که لایحهٔ راه آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عوائد نفت چهارده ملیون و به تعبیر امروز در حدود دویست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانهٔ قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آن وقت وارد کشور می شد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می توانست بعد از سه سال از کارخانه های قند بهره برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند به خارج می رفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس به لایحهٔ خط راه آهن جنوب و شمال رای داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع به عمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب مأموریت برای وطنم فرموده اند «مهندسین تصدیق می کنند که راه آهن سرتاسری ایران که پدرم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ به پایان رسید شاید جالب ترین راه آهن طویلی باشد که با این سرعت ساخته شده است»، از روز شروع تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در

ظرف این مدت عوائد نفت به مصرف کار[خانهٔ] قند رسیده بود رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه های قند هم می توانستند خط راه آهن بین المللی را احداث کنند که باز عرض می کنم هرچه کرده اند خیانت است و خیانت...»[۲۵]

هـ — مروری اجمالی به نظریات مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰

مصدق در ۱٤ اسفند ۱۳٤۵ در تهران درگذشت و گمان نمی کنم که وی در فاصلهٔ دی ماه ۱۳۴۰ که خاطرات خود را نوشته است (خاطرات و تألمات مصدق) تا اسفند ۱۳٤۵ مطلب دیگری دربارهٔ راه آهن سراسری ایران نوشته باشد. بدین جهت بد نیست به مطالبی که وی دربارهٔ راه آهن سراسری ایران از سال ۱۳۰٤ تا ۱۳۴۰ خورشیدی گفته و نوشته است نظری اجمالی بیفکنیم:

۱— در سالهای ۱۳۰٤ تا ۱۳۰٦ در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی در زمان رضاشاه که نمایندهٔ مجلس بوده است: «ایجاد راه آهن خوب است ولی دو راه دارد: اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد می شویم و اگر از راه غلط برویم داخل در جهنم می شویم». به نظر وی راهی که ما را به بهشت می برد، مسیر راه آهن شمال غرب ایران به شرق است که جنبهٔ ترانزیتی دارد و اروپا را به آسیا متصل می کند. و ساختن راه آهن در مسیر محمّره — بندر جز که از نظر اقتصادی مطلقاً مقرون به صرفه نیست، خیانت است و آن را برخلاف مصالح مملکت می داند.

۲— در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۲ در دوران محمد رضا شاه پهلوی: «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید».

۳— محمد رضا شاه پهلوی در مأموریت برای وطنم به نقل از مصدق و در حوادث مربوط به یکی از سالهای دههٔ ۱۳۲۰ می نویسد: «... به خاطر دارم روزی [مصدق] با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که می خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است...».

٤— به والاحضرت اشرف پهلوی (پس از تشکیل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در سال ۱۳۲٦): «پدر شما اشتباه بزرگی کرد که راه آهن سراسری ایران را ساخت. اگر او این کار را نکرده بود ایران طی جنگ جهانی اشغال نمی شد».

بخشی از پاسخ مصدق در سال ۱۳۴۰ به نوشتهٔ شاه این است: در سالهای ۱۳۰٤ تا ۱۳۰٦ هر وقت در مجلس راجع به راه آهن صحبت می شد با آن مخالفت می کردم «چون که خط

خرمشهر - بندر شاه (بندر گز/ بندر جز) خطی ست کاملاً سوق الجیشی ...». در جلسهٔ ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتم: «برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند ...».

«ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز این که می خواستند از آن استفاده ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند ...». «در آن روزها یی که لایحهٔ راه آهن تقدیم مجلس شده بود ... من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانهٔ قند بکنند ...»، «و از عوایدِ کارخانه های قند هم می توانستند خط راه آهن بین المللی را احداث کنند که باز عرض می کنم هرچه کرده اند خیانت است و خیانت».

مصدق به عنوان یک سیاستمدار کارکشته و موفق ایرانی که می دانسته است حتی دربارهٔ موضوعی واحد، چگونه و به چه صورتی در هر دوره، می توان مردم را به سوی خود جلب کرد، در فاصله ۳۵ یا ۳۶ سال به مقتضای سیاست روز آرایی کاملاً متفاوت دربارهٔ راه آهن سراسری ایران اظهار داشته است. وی از اسفند ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۴۰، که خاطرات خود را نوشته است، مطلقاً به غیر اقتصادی بودن راه آهن سراسری و ترجیح ساختن کارخانهٔ قند به جای راه آهن اشاره ای هم نکرده است. چرا؟ چون مقتضیات روزگار فرق کرده بوده است. اما در سال ۱۳۴۰ که خاطرات خود را می نویسد و گذشته ها و از جمله سخنرانیهای خود را در دوره های پنجم و ششم و چهاردهم مجلس به یاد می آورد، مطلب را به صورتی دیگر مطرح می سازد و هوشمندانه می کوشد بین سخنان خود در سالهای ۱۳۰۴- ۱۳۰۶ از یک طرف، و آنچه از ۱۳۲۲ به بعد گفته بوده است پلی برقرار سازد. پس می گوید در دورهٔ پنجم و ششم مجلس شورای ملی گفتم که مسیر خرمشهر - بندر گز خطی ست کاملاً سوق الجیشی و گفتم که «برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم و علت بدبختیهای ما در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند. می خواستند از آن [مسیر خرمشهر - بندر گز] استفاده ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم درهر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد». مصدق در هنگام نگارش «عرض جواب» ها به کتاب مأموریت برای وطنم، به یقین متن سخنان خود را در سه دورهٔ مجلس شورای ملی که به طور مستقل در دو کتاب چاپ شده بوده است پیش چشم داشته و

عباراتی را از آن دو کتاب – نه از حافظه – نقل کرده است. اما با توجه به آنچه در مجلس چهاردهم، در اسفند ۱۳۲۲ دربارهٔ راه آهن سراسری گفته بوده است، در «عرض جواب»، در چند جا عبارت «سوق الجیشی» را که مطلقاً در مجلس پنجم و ششم به زبان نیاورده بوده است، به گفته های خود افزوده، تا به خوانندگان ثابت کند وی در همان سالهای ۱۳۰٤ – ۱۳۰٦ نیز متوجه این بوده است که این راه آهن برای جلب رضایت انگلیسیها که می خواستند به روسیه حمله کنند، یا برای رساندن کمکهای نظامی متفقین به روسیه، یا برای خرید آهن از انگلستان ساخته شده بوده است. بدیهی ست خوانندگان «عرض جواب»، بی توجه به سوابق امر، بر قدرت پیش بینی مصدق آفرینها کرده اند و می کنند.

و –راه آهن سراسری بر اساس اسناد داخلی و خارجی

اینک بد نیست به سابقهٔ احداث راه آهن ایران بر اساس اسناد موجود در ایران، و نیز اسناد آزاد شدهٔ وزارت خارجه انگلیس و وزارت خارجهٔ امریکا در کتاب ایران بر آمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها تألیف سیروس غنی نظری بیفکنیم:

> هنگام تشکیل مجلس اول در ۱۲۸۵ صحبتِ احداث یک شبکهٔ راه آهن در میان بود. فقدان راه آهن را همه یکی از علل اصلی عقب ماندگی ایران می شمردند. به هرحال پول کافی برای این کار نبود و وکلای پرشور و شوق نمی دانستند هزینهٔ طرح را چگونه تأمین کنند. روسیه و انگلیس آمادهٔ مساعدت فقط به خط آهنی بودند که از مسیر دلخواه آنها بگذرد و منافع تجاری و سوق الجیشی آنها را برآورَد و با هر مسیر دیگر سرسختانه مخالفت می ورزیدند. بریتانیا می ترسید راه آهن اگر به جنوب رود مصالح نفتی کشورش را به خطر اندازد و خطری هم برای هند فراهم سازد. روسیه، به نوبهٔ خود بر ضد خطی بود که از شرق به غرب میان عراق و هند کشیده شود.[۲٦]

> پس از بررسیهای متعدد مهندسانِ مشاور امریکایی تصمیم گرفته شد که مرحلهٔ نخست خط آهن در جهت کلی شمال شرقی – جنوب غربی از دریای خزر به خلیج فارس احداث گردد. ملاحظات سیاسی و نظامی بیش از همه ذهن رضاشاه را مشغول داشته بود. باید از هرگونه خط شمال به جنوب و شرق و به غرب اجتناب کرد. خط آهن در ضمن باید از مرزهای هند، عراق و ترکیه هم دوری گزیند و حتی الامکان از خطوط آهن شوروی در آذربایجان شوروی و جمهوریهای آسیای میانه و نیز از شبکهٔ راه آهن بریتانیا در عراق و هند فاصله گیرد. همچنین تصمیم گرفته شد که خط به هیچ شهر بزرگ به استثنای پایتخت نرود و بیشتر از مناطق ایلات عمدهٔ چادرنشین که تسلط بر آنها برای حکومت مرکزی اهمیت شایان دارد، بگذرد.[۲۷]

> بحث پیوسته این بود که مخارج راه آهن از کجا تأمین شود. پاره ای استدلال می کردند که اجرای هیچ گونه طرح بزرگِ زیربنایی بدون سرمایهٔ خارجی ممکن نیست. گروهی دیگر مزایای

سرمایۀ خارجی را قبول داشتند ولی می گفتند که تاریخچۀ وام گیری قاجارها در گذشته که صرفاً برای مصارف شخصی و مستلزم گروگذاری عواید کشور به عنوان وثیقه بود، خواه ناخواه اخذ هر گونه وام خارجی را نفرت انگیز ساخته است، و این عمل در آغاز زمامداری دودمان تازه ای که آن همه چشمداشت از آن هست فاجعه بار می آورد.

تأمین بودجه از منابع داخلی نیز آسان نبود. بستن نوعی مالیات مستقیم هنوز زود به نظر می رسید و در هر صورت هم محاسبه هم جمع آوری آن دشوار بود. تنها چارۀ کار مالیاتی غیر مستقیم به مصرف عمومی مواد غذایی بود. مجلس مدتی پیش یعنی در خردادماه ۱۳۰۴ انحصار واردات و صادرات چای و قند و شکر را به دولت داده بود. اخذ مبلغی عوارض اضافی از این گونه واردات پولِ لازم را فراهم می ساخت. قند و شکر هنوز در ایران تولید نمی شد و مصرف چای در مملکت بسیار بیشتر از محصول محلی بود.[۲۸] پروژۀ راه آهن ایران به هزینۀ تقریباً ۱۲۵ میلیون دلار در شهریور ۱۳۱۷ تکمیل گردید.[۲۹]

موضوع قابل توجه آن است که دولت ایران برای ساختن راه آهن، بی توجه به نظریات انگلیسیها با مهندسان مشاور امریکایی به مشورت پرداخته بود و همین موضوع سبب ناراحتی مقامهای انگلیسی شده بود:

موضوع دردِ سر دارِ دیگر که [سر پرسی] لورین [وزیر مختار انگلیس در تهران] می گفت تبعیض بر ضد شرکتهای انگلیسی ست. گامهای اولیه ای بود که حکومت ایران برای احداث شبکۀ راه آهن برداشت. دو شرکت ساختمانی و مهندسی امریکایی مشارکتی برای اجرای طرح راه آهن تشکیل دادند و به تهران دعوت شدند. دولت ایران برای طرح پولی نداشت، ولی امیدوار بود شرکت نفت سینکلر ده میلیون دلار در ازای گرفتن امتیاز نفت شمال در اختیارش بگذارد و این پولها به مصرف پروژۀ راه آهن برسد. نمایندگان مشارکت (Ulen and Company and Stone and Webster) در اواسط دی ۱۳۰۲ به تهران آمدند.[۳۰] وزارت خارجۀ انگلیس که خبردار شد، بلافاصله مراتب را به شرکت انگلیسی، سند یکای راه آهن ایران، که حدود یازده سال پیش یک بررسی جزئی و مقدماتی در این زمینه کرده بود، اطلاع داد. شرکت انگلیسی ادعا کرد که حق احداث شبکۀ راه آهن در ایران به آنها اعطا شده و این حق هنوز معتبر است و قرارداد این کار نمی تواند به شخص دیگری داده شود.[۳۱]

وزارت خارجۀ انگلیس به فرستادگان خود در واشنگتن و تهران دستور داد اصرار ورزند که شرکت انگلیسی صاحب این حق است و توضیح دهند که شرکت مزبور حاضر است دربارۀ برنامۀ راه آهن با شرکتهای معتبر امریکایی وارد مذاکره شود.[۳۲]

وکیل مشارکت امریکایی به دولت ایران اطلاع داد که پس از مطالعۀ دعاوی بریتانیا نتیجه

گرفته که شرکت انگلیسی دارای هیچ گونه حقی یا حقوق خاص نیست. شرکت انگلیسی فقط چند نفر مهندس فرستاده بود که یک بررسی مقدماتی به عمل آورند. دولت ایران بنابراین آزاد است با هر کس که بخواهد پیمان ببندد.[۳۳] امریکاییها توافق کردند که به بررسی امکانات بپردازند و برآوردی از هزینهٔ خطی از سلطانیه به تهران، و انشعابی به شمال به کرانهٔ جنوب شرقی دریای خزر و سپس به سوی جنوب به محمره تهیه کنند.[۳۴] این نخستین گام جدی در جهت احداث شبکهٔ راه آهن در ایران بود. قوانین ضروری و تأمین وجوه برنامه در خلال دو سال به تصویب مجلس رسید. در این میان دعاوی شرکت انگلیسی هم دوستانه حل گردید.

به علاوه «بریتانیا همواره مخالف هرگونه طرح عمرانی در تمامی جنوب ایران بود و می ترسید صنایع محلی به رقابت با کالاهای ساخت هند بپردازند».[۳۵] «رضاشاه راه آهن خود را بر محوری طرح ریخت که حتی المقدور به کشورهای بیگانه سود نرساند. فاصلهٔ بین دو ریل خطوط آهن اتحاد جماهیر شوروی نسبهٔ پهن، و مال عراق [که انگلیسیها ساخته بودند] باریک بود، و برای راه آهن ایران فاصلهٔ معیار [بین المللی] در نظر گرفته شد». «مرحلهٔ دوم راه آهن قرار بود تبریز را به تهران و تهران را به مشهد وصل کند و احداث آن در سال ۱۳۲۰ شروع شود ولی جنگ جهانی دوم کار را به تأخیر انداخت».[۳۶]

حاج مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات دربارهٔ راه آهن سراسری به چند موضوع اشاره کرده است: ساختن راه آهن از زمان ناصرالدین شاه به بعد یکی از آرزوهای دست اندرکاران مملکت بوده است، استخدام چند تن امریکایی در زمان میلیسپو برای تدارک نقشهٔ خط آهن، و سرانجام زدن نخستین کلنگ احداث راه آهن سراسری ایران به دست رضاشاه در سال ۱۳۰۶:

از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه یکی از آرزوها ساختن راه آهن بود که شریان ترقی اقتصادیات است. همیشه نقشه این بوده است که به سرمایهٔ اجنبی این کار صورت نگیرد و همواره رقابت سیاست مانع بود تا آن که مرحوم صنیع الدوله پیشنهاد قند و چای را به مجلس داد. روس و انگلیس مخالفت کردند و عهدنامهٔ ترکمانچای را بهانه که قند متاع خارجی و تحمیل عوارض جدید مخالف صدی پنج مقیّد در عهدنامه. صنیع الدوله نمک را عنوان کرد و تصویب شد. سپهسالار مدیونِ بانک رهنی حق داشت مخالفت کند، تعجب از دموکرات نادان است که عَلَم وا رنجبرا برافراشتند. سخن دیگر آنها این بود که مالیات نمک باری ست بر دوش فقرا، و حال آن که تحمیلی ست به کیسهٔ اغنیا که برنج بیشتر می خورند، به رنجبر بیش از سالی ده ریال تحمیل نمی شود و فی الحال هم نمک را مفت نمی خورند.[۳۷]

پولند امریکایی به دلالت میلیسپو برای تدارک نقشهٔ خط آهن استخدام شده است، چند نفر

مهندس و کارمند زیر دست او کار می کنند. به او گفتم مهندسین را به چه اعتبار می پذیرید، دیپلم تحصیلات آن قدر مناط نیست؟ گفت ما به تصدیقنامهٔ مؤسساتی که در آنها کار کرده اند نگاه می کنیم.[۳۸]

خط سیر راه آهن را از بندر گز تا تهران تشخیص و کلنگ اول در تهران بیرون دروازهٔ محمدیه در ۲۳ مهر ۱۳۰۶ به دست شاه زده شد. در این موقع من وزارت فواید را با ریاست وزراء داشتم و کلنگ نقره ای را که تدارک شده بود در باد و طوفان که اتفاقاً آن روز برخاست به دست شاه دادم و پس از زدن کلنگ شاه دست قدردانی به من دادند.

جشن شایان بود، وزراء، سفرا، اعیان، اشراف، تجار و طبقات خلق جمع بودند، خیمه ها به مراتب برپا و لوازم پذیرایی برجا، بادی سر کرد که اوضاع را سخت بر هم زد، در همان غوغای هوا کلنگ اول زده شد.[۳۷]

و بدین ترتیب راه آهن سراسری خرمشهر - بندر شاه در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۶-۱۳۱۷ با مشخصات زیر ساخته شد و مورد بهره برداری قرار گرفت:

راه آهن سرتاسری ایران در مسافت ۱۴۰۰ کیلومتری مسیر خود از خلیج فارس به دریای خزر، که در مناطقی ارتفاع مسیر تا ۳۰۰۰ متر از سطح دریا نیز می رسد، از روی ٤۱۲۰ پل و از زیر ۲۲٤ تونل، که بعضی از آنها مارپیچ در کوهستان است، می گذرد. در تکه ای میان اندیمشک و درود صد کیلومتر خط در درون تونل است.[۳۹]

۲ — سلطان احمدشاه (پادشاهی ۱۲۸۸-۱۳۰٤)

الف — نظر مصدق دربارهٔ سلطان احمدشاه

مصدق در چند مورد به صراحت از اقدامهای وطن پرستانهٔ سلطان احمدشاه و وجود آزادی و استقلال ایران در دوران پادشاهی وی یاد کرده است که آنها را به شرح در صفحات پیش و به طور پراکنده نقل کرده ایم و اینک رؤوس گفته های وی را در این جا از نظر می گذرانیم:

مصدق در مجلس چهاردهم اظهار داشت سلطان احمدشاه این شاه وطن پرست با آن که می دانست مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ موجبات خلع او را از سلطنت فراهم می سازد، علی رغم توصیهٔ ناصرالملک در دعوت رسمی دولت انگلیس در لندن از قرارداد اسمی نبرد:

برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود... در سلسلهٔ سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده اند- اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمدشاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت

گذشت...»[۱۲]

به علاوه وی در همان جلسه، ضمن حمله به اقدامهای رضاشاه در زمینه های مختلف بـه کنایه به استقلال ایران در دورهٔ احمدشاه برخلاف دورهٔ رضاشاه اشاره کرد:

... اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می رسید؟ من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم.[۱۱]

وی این موضوع را چند سال بعد نیز در گفتگوی با محمد رضا شاه پهلوی به صراحت بیان کرده است:

جواب او [مصدق] این بود اصلاً پدرم [رضاشاه] نباید راه آهن احداث می کرد و ایران احتیاجی به راه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه تر بودند... چنین استدلال کرد که قبل از دورهٔ پدرم ایران فاقد راه آهن بود و بنادر قابل ذکر نداشت به طرق و شوارع ایران نمی شد اطلاق راه کرد و به علت نبودن اسفالت و پیاده رو مردم تا زانو، در گل و لای فرو می رفتند اما لااقل ایران مستقل بود.[۱۳]

او همچنین معتقد بود که در عهد سلطان احمدشاه مردم، بر خلاف دورهٔ رضاشاه، از آزادی برخوردار بوده اند:

بر فرض که با هواخواهان این رژیم [رژیم رضاشاه] موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که ازما سلب نمود چه برای ما کرد؟[۱۱]

موضوع مهم دیگر آن است که مصدق در سال ۱۳۴۰ و به هنگام نگارش خاطرات خود (خاطرات و تألمات مصدق) و مروری بر گفته های خود در سالهای پیش و به خصوص در دفاع جانانه ای که از سلطان احمد شاه قاجار کرده بوده است، متوجه این امر می گردد که ممکن است کسانی دفاع او را از احمدشاه و حملهٔ وی را به رضاشاه و محمد رضا شاه پهلوی معلول این بدانند که چون وی از جانب مادر شاهزادهٔ قاجاری ست، عِرق خانوادگی و قبیله ای او را به دفاع از احمدشاه واداشته بوده است. پس می نویسد:

نسبت من هم از طرف مادر به سلسلهٔ قاجار دلیل نمی شود که من با سلسلهٔ پهلوی مخالف باشم...[۴]

و این موضوعی ست که به نظر این بنده محققان نباید آن را نادیده بگیرند.

ب — سلطان احمدشاه بر اساس اسناد داخلی

ملک الشعراء بهار که نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود و در موضوع خلع قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان سردار سپه – مانند مصدق – از مخالفان بود، پیش از کودتای ۱۲۹۹ چند بار در اشعار خود احمدشاه را به شدت مورد حمله قرار داده است، از جمله در سال ۱۲۹۶ در قصیدهٔ «شه نادان»:

زین شه نادان امید مُلکرانی داشتن   هست چون از دزد، چشم پاسبانی داشتن

کذب و جُبن و احتکار و خسّت و رشوت خوری   هیچ نا ید راست با تاج کیانی داشتن...»[۴۱]

دو سه بار روزنامهٔ نوبهار ملک الشعراء به علت انتقاد از احمدشاه، به دستور شخص شاه توقیف شد.[۴۱] به علاوه بهار در «کارنامهٔ زندان» که در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ سروده، نیز به مال اندوزی وی تصریح کرده است:

حکایت احمد شاه قاجار و مال اندوختن او

ایـن چنیـن بـود احمـد قاجـار   شاه مشروطه بـود و کـم آزار...
دادمـش مـن بـه نوبهـار بسـی   پنـد چـون در شـاهوار بسـی
گفتم آن شه که تنگ چشم بود   دل مـردم از او بـه خشـم بـود
چون دل خلق شد به خشم از شاه   زودش از گاه افکنند به چـاه...
خلق از او یک به یک نفور شدند   دور بودنـد، بـاز دور شـدند
روز مـی جُسـت خصـم فرزانـه   تـا کنـد بـازیی در ایـن خانـه
دید چـون خلـق را ز شـاه بـری   بـازیی کرد بهر شاه بـری...[۴۲]

بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی نیز نوشته است چون شهرت پول پرستی احمد شاه در بین بعضی از افراد کابینهٔ صمصام السلطنه مطرح شده بود، شاه از وی خواست که از سمت خود استعفا دهد ولی او نپذیرفت. بهار همچنین تصریح می کند که احمدشاه در عزل و نصب حکام ایالات و دیگر مأموران دخالت می کرد چنان که برخلاف نظر رئیس الوزراء، مشاورالممالک را مأمور شرکت در مجلس صلح کرد.[۴۳]

ایرج میرزا که خود از شاهزادگان قاجاری بود، در چند بیت از احمد شاه بدین شرح انتقاد کرده است:

احمد لاینصرِف

فکـر شـاه فَطَنـی بـاید کـرد   شاه ما گنده و گول و خِرِف است
تخت و تـاج و همـه را وِل کـرده   در هتلهای اروپ معتکف اسـت
نشـود منصـرف از سیـر فرنـگ   این همان احمد لاینصرف است[۴۴]

جواد شیخ الاسلامی در سلسله مقالات «سیمای حقیقی احمدشاه قاجار» در مجلهٔ یغما بر اساس اسناد داخلی و خارجی دربارهٔ این سلطان از جمله نوشته است:

«شاهزادهٔ معصوم دوشین به خسروی رشوه ستان که حتی فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات را نیز بی اخذ رشوه امضاء نمی کرد تبدیل گردید... حتی به جدّ خود کامران میرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که نیّر الدوله برای احراز همین پست یک صد و پنجاه هزار تومان پیشکش تقدیم می دارد، در مورد شما این مبلغ را به یک صد هزار تومان تخفیف می دهم، ولی اگر

از تقدیم آن استنکاف کنید حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهم کرد». «از قول مرحوم مستشار الدوله صادق که شاهد موثقی ست (و در چندین کابینهٔ دوران سلطنت احمدشاه عهده دار پست وزارت کشور بوده است) دربارهٔ رشوه گرفتن احمدشاه از حکام و استانداران داستانهای حیرت آور نقل شده است». «درنتیجهٔ این رشوه خواریها در عرض چند سال دارای چندین میلیون پول نقد (به نرخ آن زمان) گردید که همه را در بانکهای اروپایی سپرده گذاشت و مقداری هم ده و املاک زراعتی خرید و غلهٔ حاصل از املاک خود را انبار می کرد و در مواقعی که قیمت جو و گندم بالا می رفت به قیمت گران به اهالی پایتخت می فروخت. احمد شاه به درجه ای در این کار مهارت یافته بود که مردم تهران او را «احمد علاف» لقب داده بودند». در اواخر جنگ جهانی اول که ایران دچار قحطی شده بود و حتی در پایتخت همه روزه عدهٔ ای پیر و جوان از گرسنگی تلف می شدند، رئیس الوزراء، میرزا حسن مستوفی الممالک، با تمام قوای حکومتی می کوشید محتکران را مهار کند، در جزء این محتکرین احمدشاه نیز قرار داشت. با آن که نخست وزیر آماده بود گندم و جو شاه را با سود مناسب بخرد و در اختیار گرسنگان قرار بدهد، ولی احمد شاه می گفت غلات خود را تنها به همان قیمتی در اختیارتان قرار می دهم که به محتکران دیگر پرداخته اید. نخست وزیر، ارباب کیخسرو شاهرخ را مأمور گفتگو با احمد شاه کرد. شاه به مانند یک علاف با او چانه می زد «سرانجام شاهرخ عصبانی شد و از شهریار محتکر سؤال کرد: اعلیحضرتا، آن روزی را که تازه به سن قانونی سلطنت رسیده و برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی تشریف آورده بودید به خاطر دارید؟ شاه جواب مثبت داد. شاهرخ به کمال احترام به عرض رسانید که همان روز پس از انجام مراسم تحلیف و پس از آن که خداوند قادر متعال را گواه گرفتید که همیشه حافظ حقوق و آسایش ملت ایران باشید، پیشانی مبارکتان به شدت عرق کرد به طوری که دستمالی از جیب درآورده و عرق پیشانی خود را با آن دستمال پاک کردید. هنگام ترک جلسه آن دستمال فراموش شد و روی میز خطابه جا ماند، و ما همان دستمال شاهانه را به یادگار آن روز تاریخی کماکان در ادارهٔ کارپردازی مجلس نگاهداشته ایم. اعلیحضرتا آیا مفهوم سوگند آن روزی اعلیحضرت همین است که مردم تهران امروز از گرسنگی در کویها و برزنها بیفتند و بمیرند و انبارهای سلطنتی از آذوقه و مایحتاج آنها پر باشد».[۴۵]

ج — سلطان احمدشاه، در اسناد خارجی

شیخ الاسلامی بر اساس «مجموعهٔ اسناد دیپلماسی بریتانیا»، ضمن اشاره به پرداخت مبلغ پانزده هزار تومان مقرری ماهانه از دولت انگلیس به احمدشاه به منظور حمایت از وثوق الدوله،[۴۶] می نویسد:

نورمن وزیر مختار بریتانیا به لرد کرزن گزارش داده است که شاه مجدداً موضوع مطالبات خود را از

دولت ایران مطرح ساخت که دولت تعهد کرده بوده است تمام مخارج سفر او را به اروپا بپردازد و اینک [دولت ایران] از انجام این تعهد سر باز زده است. نورمن می گوید استدعا کردم با وضع بد مالی دولت دو سه ماهی تأمل کنند، ولی او همچنان اصرار می ورزید که این پول برای وی لازم است، «ولی برای خزانه داری انگلستان در حکم قطره ای بیش نیست». وقتی نورمن موضوع را با کفیل وزارت خارجهٔ ایران در میان می گذارد، پاسخ می شنود که «دولت ایران ابداً چنین قولی به اعلیحضرت نداده بوده...» اما این که اعلیحضرت ادعای بیچیزی و فلاکت کرده است آن هم (به عقیدهٔ کفیل وزارت خارجه) حرفی ست بی اساس چون معظم له در حال حاضر میلیونها پول در بانکهای اروپایی سپرده دارد.[۴۷]

در کتاب مستند ایران بر آمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، تألیف سیروس غنی اسناد جدیدی دربارهٔ رشوت ستانی آخرین شاه قاجار به چاپ رسیده است:

نُرمن دوباره روز بعد شاه را دید. شاه به او گفت که روز پیش پیرنیا را دیده و به او گفته است در نظر دارد استاروسلسکی را از کار بردارد. پیرنیا پاسخ داده بود که پس او چاره ای ندارد جز این که کنار برود. شاه افزوده بود: سپهدار را احضار کردم و به او گفتم دولت جدید را تشکیل بدهد. شاه که تصور می کرد «باز خدمت بزرگی به حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] کرده است» فوراً مشتلق خود را طلبید و خواهش کرد مقرری ماهانهٔ ۱۵۰۰۰ تومان او دوباره برقرار گردد و اقساط معوقه از ماه ژوئن به این طرف را هم، لااقل تا تشکیل شدن مجلس، بپردازند. نُرمن قول می دهد که سفارش کند درخواست شاه انجام شود. شاه که محیط را دوستانه می بیند سپس می پرسد که آیا می تواند اواسط فروردین به اروپا برود. نُرمن می گوید که هنوز به فروردین خیلی مانده است و می توانند بعداً دربارهٔ سفر او صحبت کنند. به نظر نرمن «شاه زندگی در پایتختهای خارجی را ترجیح می دهد» چرا که آن جا فشار و خستگی کمتر است. نرمن سپس می افزاید که استاروسلسکی باید مجبور به استرداد «پولی شود که دزدیده است و بعد هرچه زودتر از ایران برود». شاه می گوید این درخواست از کسی که خدمات ارزنده به ایران کرده بی انصافی ست و «چنین تقاضایی نمک نشناسی به حساب می آید». نرمن به کرزن یادآور می شود که شاه خود در اختلاسهای استاروسلسکی سهیم بوده است. در آخرین پرداختی که به استاروسلسکی شده برای «تجدیدساز و برگ قزاقها جهت لشکرکشی به شمال، سرهنگ از [بانک شاهنشاهی] خواسته بود که همهٔ ۵۰,۰۰۰ تومان را اسکناسهای بزرگ بدهند، که توجه کارمندان بانک را جلب کرده بود چون خُرد کردن اسکناس درشت در شهرستانها کار آسانی نیست.

چند روز بعد فرستاده ای از شاه ۴۰,۰۰۰ تومان اسکناس درشت به حساب شاه واریز کرده بود، «درست همان اسکناسهایی که به استاروسلسکی داده شده بود». نرمن: با مقداری کیف و لذت،

خاتمه می دهد که منبع خبر او همچنین به اطلاعش رسانده است که استاروسلسکی به تازگی گردن بندی به ارزش تقریباً ۳۵,۰۰۰ تومان نیز به شاه داده است.[۴۸]

دولت انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ به احمدشاه و گروه سه نفری (وثوق الدوله، نصرت الدوله و صارم الدوله) قول می دهد که در آینده از آنان حمایت خواهد کرد: «...اعلیحضرت همایونی سلطان احمد شاه و جانشینان ایشان مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما عمل کنند از حمایت دوستانهٔ دولت بریتانیا بهره مند خواهند شد»، «دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] آماده است معاضدت و حسن خدمت خود را در صورت لزوم نسبت به آن جنابان [گروه سه نفری] ابراز دارد، اگر نیازی پیش آید در امپراتوری بریتانیا پناهندگی نیز به آنها بدهد».[۴۹] دولت انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ در تاریخ ۱۱ و ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ جمعاً حدود یک صد و سی هزار لیره: سی هزار لیره به صارم الدوله و سی هزار لیره به نصرت الدوله فیروز و بقیهٔ آن را به وثوق الدوله پرداخت. در همان موقع گفته می شده است که کل مبلغ رشوه به این سه تن ۱۵۰,۰۰۰ یا ۲۵۰,۰۰۰ لیره بوده است.[۵۰] در کتاب سیروس غنی می خوانیم که «برخی از وکلای تازهٔ مجلس، همچنین مشتی از علمای مهم نیز برای حمایت از قرارداد پول می خواستند و به بعضیها نیز در واقع پرداختهایی شده بود...».[۵۱]

وقتی سلطان احمد شاه قاجار از مرداد ۱۲۹۷ به بعد از دولت انگلستان مقرری ماهانه پانزده هزار تومانی بگیرد، تکلیف بقیه روشن است. به جز آن سه تن که ذکرشان گذشت، افراد دیگری نیز از دولت فخیمهٔ انگلستان مقرری دریافت می داشتند از آن جمله:

سردار ظفرخان بختیاری، از مدتی قبل تا پایان جنگ ماهی ۱۵۰۰ تومان دریافت داشته بود «به شرط آن که رئیس ایل بماند و از هر جهت به میل ما رفتار کند». مقرری ماهانه ای به مبلغ ۶۰۰۰ تومان هم برای فرمانفرما بود «مادام که حاکم فارس و دوست ما باقی بماند». مستمریهای مشابهی به دیگران، از جمله قوام الملک، رئیس طایفهٔ خمسه، پرداخت می شد.[۵۲]

مظفرالدین شاه و احمدشاه به هیأت حاکمه سرمشق داده بودند و رجال همه دریافته بودند که قدرتهای خارجی برای تحقق اهداف خود حاضرند پول مایه گذارند. در ژانویهٔ ۱۹۱۹ رابرت سسیل در جلسهٔ کمیتهٔ شرقی پیشنهاد کرده بود به وزیر مختار بریتانیا درتهران اجازه داده شود «به کسانی که ارزش رشوه دارند رشوه بپردازد».[۵۳] با این پیش زمینه بود که گروه سه نفری به خود حق داد درخواست ۵۰۰,۰۰۰ تومان بکند و برای کسی جای تردید نبود که آنها رشوه می خواهند.

هنگامی که همهٔ بزرگان رشوه می گرفتند، ولیعهد نیز هر وقت دستش می رسید به رشوهٔ اندکی قناعت می کرد:

محمد حسن میرزا ولیعهد حتی پس از آن که وارث تاج و تخت شد چهرهٔ بی اهمیتی به شمار می آمد، بیشتر رجال او را به حساب نمی آوردند و حتی برادرش، احمدشاه، هم به او توجهی نداشت. شاه با فروش لقب و مقام مرتب بر ثروت خود می افزود، اما ولیعهد می باید صرفاً به حقوق سالیانهٔ خود قناعت می کرد و گهگاه، اگر برادرش مهلت می داد، رشوه ای از دیوانیان در قبال مناصب جزء می گرفت. در اواسط اسفند ۱۲۹۹ به سفارت انگلیس رفت و پیشنهاد کرد جانشین احمدشاه شود چه مدتها بود بغض برادر را در دل می پرورد. سید ضیاء هم محرم راز او بود و چه بسا هم او را در این کار تشویق می کرد. با این که نُرمن و وزارت خارجه [انگلیس] پشیزی برای شاه ارزش قائل نبودند، به دلایل مختلف به پیشنهادهای اغواگرانهٔ ولیعهد وقعی ننهادند، یک دلیل آن بود که سفارت برای خودِ ولیعهد حتی ارزش کمتری قائل بود.[۵۴]

به علاوه این ولیعهد قاجاری حاضر بود که به کمک انگلستان در صورت لزوم جنوب ایران را از شمال ایران جدا کند و در رأس حکومت جنوب قرار بگیرد:

در ۲۰ تیرماه ۱۳۰۰ دفتر کمیسار عالی [بریتانیا] در بغداد به نرمن خبر داد: [سید ضیاء] به ما گفته است که ولیعهد بسیار از شاه ناراضی ست و می ترسد که ایران از دست بلشویکها نرهد. اگر تهران سقوط کند وی حاضر است در رأس حکومت تازه ای در جنوب ایران مجزا از شمال قرار گیرد و حتی چنانچه خطر بلشویکی هم پیش نیاید او حاضر است حکومت تازه ای تشکیل دهد چون شاه را بی ثمر می داند... ولیعهد می خواهد به لندن برود و از طریق وثوق الدوله لرد کرزن را ببیند... من او را منصرف ساختم... که صبر کند ببینیم چه پیش می آید.[۵۵]

... مشغلهٔ فکری او [احمدشاه] بیش از هر چیز گردآوری ثروت بود. پدرش به او نصیحت کرده بود مواظب بی ثباتی هموطنانش باشد، چه بسا که او را هم کنار بگذارند. پس باید مکنتی به هم بزند و برای روز مبادا پول بیندوزد. احمدشاه در نوجوانی شروع به احتکار غلات کرد. در اوایل ۱۹۱۹ در بورس پاریس به خرید و فروش سهام پرداخت. دلالِ کارگزار او، تا پیش از سفر اولش به فرنگ در ۱۹۱۹، مردی ایرانی، کارشناس امور مالی، به نام طومانیانس بود. بعد که پای شاه به اروپا باز شد از خدمات کارگزاران مختلف فرانسوی در بورسِ پاریس استفاده کرد. مارلینگ وزیر مختار انگلیس دربارهٔ او گفته است: «احمدشاه همواره امیدوار بود به ثروتی بادآورده در بورس پاریس دست یابد»،[۵۶] و نیز از گفته های اوست که احمدشاه «محاسن ایرانیان را بسیار کم و معایب آنان را به افراط دارد».[۵۷]

نکتهٔ قابل توجه دیگر آن است که احمدشاه مردی آینده نگر نیز بوده است. وقتی تعهد می کند که وثوق الدوله را به رئیس الوزرایی برگزیند و ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان از دولت انگلیس بدین مناسبت دریافت کند، اضافه می نماید:

هرگاه خودش مجبور به ترک ایران شود [دولت انگلستان] ماهانه ۷۵۰۰۰ تومان (۲۵۰۰۰ لیره) حقوق بازنشستگی به او بپردازد. از این گذشته هنگام پادشاهی هم ماهی بیست هزار تومان دریافت کند.[۵۸]

در این کتاب همچنین آمده است:

... [احمدشاه] به مجرد این که به سن قانونی هیجده رسید به رسم نیاکان تاجدار خود دست به فروش القاب و مناصب زد. امتیاز ادارهٔ مراسلات مشهد را به عموی خود نصرت السلطنه فروخت....[۵۹]

وی به مانند پدرانش به دریافت نشان از دولت انگلستان نیز علاقه مند شد و می کوشید نشان گارتر (Garter = زانوبند، عنوان قدیمی ترین و مهمترین نشان شهسواری انگلستان) که قبلاً به ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیز داده شده بوده است به وی نیز اعطا گردد. ولی دولت انگلستان به دلایلی از دادن آن به وی سرباز زد.[۶۰]

از سوی دیگر احمدشاه برای گرفتن پول از انگلستان به هر کاری دست می زده است چنان که لرد داربی (Lord Darby) سفیر انگلیس در پاریس، در ۳۰ مارس ۱۹۲۰ به کرزن خبر داد که احمدشاه به دیدن او رفته است و دست کم چهل هزار فرانک فرانسه پول خواسته است که از طریق مسیر شمالی [قفقاز] از پاریس به تهران بازگردد... شاه مدعی ست که اگر تا دو هفتهٔ دیگر پول به دستش نرسد مسافرت از هر دو راه [شمال و جنوب] دشوار می شود... اگر از راه دوم [بصره/ بغداد] برود چهارصد هزار تومان لازم دارد... و لااقل باید یک میلیون فرانک برای حفظ حیثیت خود به هنگام سفر [و زیارت عتبات] داشته باشد....[۶۱]

استقلال سلطان احمدشاه تا بدان حد بود که حتی برای رفتن به فرنگ نیز از وزیر مختار انگلستان کسب اجازه می کرد:

به نرمن شکایت می کرد که «وضع اعصابش هر روز بدتر می شود» و به هر که نزد او می رفت علائم بیماری خیالی خود را با آب و تاب تمام شرح می داد. نرمن ضمن همدردی دلایل متقن می آورد که رفتن او در حکم آن است که سربازی از محل نگهبانی خود بگریزد، و او را سرزنش کرد که می خواهد «با پولی که به خارج فرستاده به عیش و نوش بپردازد». شاه دست به دامن نرمن شد که فقط دو ماه به سفر برود آن هم صرفاً برای دیدن متخصص اعصاب در پاریس. نرمن بالاخره به بحث پایان داد و گفت پیش از آن که به شاه اجازهٔ سفر دهد باید موافقت کرزن را بگیرد...[۶۲]

و اما دربارهٔ این که گفته اند و نوشته اند احمدشاه در شام لرد کرزن یا پادشاه انگلستان

در لندن حاضر نشد به طرفداری از قرارداد ۱۹۱۹ سخنی بگوید و بدین ترتیب موجبات خلع خود را از سلطنت فراهم آورد،[۶۳] جواد شیخ الاسلامی می نویسد:

مخالفت احمدشاه با این قرارداد از موقعی شروع شد که در ضمن سفر فرنگستان (که مقصد نهایی آن لندن بود) دول اروپایی از پادشاهی که با عقد چنین پیمانی می رفت کشور خود را عملاً تحت الحمایهٔ بیگانگان سازد به سردی و بی اعتنایی پذیرایی کردند و همین عکس العمل نامساعدِ دول اروپایی او را متوجه خبطی که مرتکب شده بود، ساخت، به طوری که در ضیافت پادشاه انگلیس در لندن حتی جرأت پشتیبانی علنی از قرارداد را در خود احساس نکرد، ولی مخالفت حقیقی وی با قرارداد، چنان که خواهیم دید، معلول قطع شدن مقرری ماهیانه اش پس از سقوط کابینهٔ وثوق الدوله بود.[۶۴]

اما سیروس غنی با توجه به اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان در این باب توضیح بیشتری می دهد:

احمدشاه هم اندکی پس از امضای قرارداد از راه تبریز و روسیه ایران را ترک کرد. چند هفته در پاریس ماند و سپس در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۹ برای هشت روز اقامت واردلندن شد. شاهزاده البرت در بندر دوور به استقبال او رفت و احمدشاه در کاخ باکینگهام سکنی گزید. کرزن دو ضیافت شام برای شاه ترتیب داد، یکی در گیلدهال (Guild Hall) و دیگری در کاخ باکینگهام. پاره ای نویسندگان ایرانی به این افسانه دامن زده اند که احمدشاه از ابتدا مخالف قرارداد بود و از صحه نهادن بر آن خودداری می کرد و همین او را از چشم انگلیسیها انداخت و آنها بعداً با فرو آوردن او از تخت انتقام خود را گرفتند. هیچ دلیل معتبری در تأیید این نظریه در دست نیست. واقعیت ساده آن است که احمدشاه معتقدات پابرجایی نداشت. سعی او پیوسته این بود که از هر موقعیتی هرچه بتواند نفع شخصی ببرد. طبق اسناد، احمدشاه در هر دو ضیافت شام از قرارداد جانبداری کرد. تنها شخصی که مدعی ست در لندن بوده و دیده احمدشاه احتمالاً تحت فشار قرار گرفته تا بیانیهٔ بی قید و شرطی در حمایت از قرارداد صادر کند، حسینقلی میرزای مظفری (نصرت السلطنه) است که با احمدشاه برادرزادهٔ خود بسیار نزدیک بود. نصرت السلطنه به چندین نفر گفته است که فیروز و ناصرالملک، نایب السلطنهٔ پیشین، قبل از ضیافت شام دوم، از شاه اجازهٔ شرفیابی خواستند و کوشیدند او را قانع کنند در اظهارات خود بی قید و شرط بگوید مدافع سرسخت قرارداد است و گرنه تاج و تختش از دست می رود. در اثبات این قضیه هم شاهد و مدرک دیگری نیست.[۶۵]

حاصل سخن:

* انگلستان با احداث راه آهن سراسری ایران موافق نبود.

* سلطان احمدشاه، بدنام ترین پادشاه سلسلهٔ قاجار بود. در دورهٔ سلطنت وی نه ایران «مستقل» بود و نه در ایران از «آزادی» خبری بود.

یادداشتها:

۱- سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم (به نقل از مجلهٔ مذاکرات مجلس)، نگارش حسین کی استوان، جلد اول، تهران، بهمن ماه ۱۳۲۷. این کتاب در اول بهمن ۱۳۵۵ از جانب «انتشارات مصدق» در تهران تجدید چاپ شده است. نویسندهٔ این سطور از متن اخیر استفاده کرده است. ص ۲۳.

۲- همان کتاب، ص ۲۳- ۲۵.

۳- همان کتاب، ص ۲۷-۲۹.

٤- همان کتاب، ص ۳۵.

۵- همان کتاب، ص ٤۱.

٦- همان کتاب، ص ٤٤.

۷- همان کتاب، ص ۵۷.

۸- همان کتاب، ص ۵۳.

۹- همان کتاب، ص ۵۸-۵۹.

۱۰- همان کتاب، ص ٤۷.

۱۱- همان کتاب، ص ۸۱-۸۲.

۱۲- همان کتاب، ص ۳٤.

۱۳- همان کتاب، ص ۳۰.

۱٤- اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ سوم، ۱۳٤۷، ص ۱٤۹-۱۵۰ (چاپ اول ۱۳٤۱، چاپ دوم ۱۳٤٦). شاه در دیباچهٔ کتاب خود نوشته است: «نگارش این کتاب در سال ۱۳۳۷ آغاز و در اواخر سال ۱۳۳۹ پایان پذیرفت».

۱۵- اشرف پهلوی، چهره هایی در آینه، چاپ امریکا، کپی رایت ۱۹۸۰، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۱٦- دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دو دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، گرد آوردهٔ حسین مکی، ناشر: کتابفروشی محمد علی علمی، مرداد یا مهرماه ۱۳۲٤، ص ۱۱۹-۱۵٦. حسین مکی در بحث «راه آهن» در این کتاب می نویسد: درموضوع راه آهن در چندین جلسه و تاریخهای مختلف آقای دکتر مصدق نطقهای مهمی نموده که همگی دال بر عظمت روح و سعهٔ معلومات و شهامت ناطق می باشد... چون موافقین پهلوی و وکلای فرمایشی اجازه نمی دادند به عنوان مخالف صحبتی بشود آقای دکتر مصدق در غالب موارد به عنوان موافق پشت تریبون می رفتند و در ضمن آن شروع به مخالفت نموده نکات لازم را در هر موضوع گوشزد می کردند...» (ص ۱۱۹).

۱۷- همان کتاب، ص ۱۲۲.

۱۸- همان کتاب، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۱۹- همان کتاب، ص ۱۳۳.

۲۰- همان کتاب، ص ۱۳٤-۱۳۵.

۲۱- همان کتاب، ص ۱۳۹.

۲۲- همان کتاب، ص ۱٤۰.

۲۳- همان کتاب، ص ۱٤۳-۱٤٤.

۲٤- حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، گذشته ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از

دورهٔ زندگی من، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۷۰.

۲۵- خاطرات و تألمات مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، مشتمل بر دو کتاب: «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم» و «مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران»، با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵.

۲۶- سیروس غنی، ایران بر آمدن رضاخان بر افتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۴۱۷-۴۱۸. توضیح آن که نام کتاب به انگلیسی: *Iran and the Rise of Reza Shah from Qajar Collapse to Pahlavi Rule* است که در تهران در کمال امانتداری آن را مسخ کرده اند، ص ۴۱۷، به نقل از: Haas, William S., *Iran*, New York, 1940, op. cit. p. 212.

۲۷- همان کتاب، ص ۴۱۷-۴۱۸، به نقل از:

Elgin Groseclose, *Introduction to Iran*, New York, 1947, p. 147..

۲۸- همان کتاب، ص ۴۱۸، به نقل از:

Golam Reza Moghadam, "Iran's Foreign Trade Policy and Economic Development in the Inter War P 1956, pp. 105-116.

۲۹- همان کتاب، ص ۴۱۸، به نقل از: Haas, op. cit. p. 214.

۳۰- همان کتاب، ص ۳۲۶، به نقل از:

Department of States, 891.77 Ulen and Co./3, B. Gotlieh to secretary of State, 22 January 1924.

۳۱- همان کتاب، ص ۳۲۶، به نقل از:

Fo 416/74, Oliphant to C, Greenway, 7 January 1924; Fo 416.74, Persian Railway Syndicate (PRS) to Foreign offices, 23 January 1924.

۳۲- همان کتاب، ص ۳۲۶-۳۲۷، به نقل از:

416/74, Foreign Office to Chilton in Washington D.C. and Loraine in Tehran, 12 and 13 February 1924; Department of State, 891.77/56, Esme Howard to Clarles E. Hughes, 21 February 1924.

۳۳- همان کتاب، ص ۳۲۷، به نقل از:

Department od State, 891.77 Ulen and Co. 17, Kornfeld to Secretary of State, 30 April 1924.

۳۴- همان کتاب، ص ۳۲۷، به نقل از:

Fo 371/10145, Memorandum by Loraine, 1 March 1924.

۳۵- همان کتاب، ص ۴۸۵، زیرنویس ۱۱.

۳۶- همان کتاب، همان صفحه، زیر نویس ۱۲.

۳۷- حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات (یادداشت شمارهٔ ۲۴)، ص ۳۷۴.

۳۸- همان کتاب، ص ۳۷۶.

۳۹- سیروس غنی، ایران بر آمدن رضاخان... (یادداشت شمارهٔ ۲۶)، ص ۴۸۶، زیرنویس شمارهٔ ۱۵.

۴۰- خاطرات و تألمات مصدق (یادداشت شمارهٔ ۲۵)، ص ۳۷۵.

۴۱- دیوان اشعار شادروان محمد تقی ملک الشعراء بهار، به کوشش مهرداد بهار، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۸، به ترتیب ج۱/ ۳۱۳-۳۱۴، «ای مَلک»، ج ۱/ ۳۱۵-۳۱۶.

۴۲- همان کتاب، ج۲/ ۹۰۹-۹۱۱.

۴۳- ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ج۱/ ۳۵-۳۶.

۴۴- دیوان کامل ایرج میرزا، به اهتمام محمد جعفر محجوب، لوس انجلس، چاپ پنجم، خرداد ۱۳۶۵/۱۹۸۶، ص

.۱٦۸

٤۵- جواد شیخ الاسلامی، سلسله مقالات «سیمای حقیقی احمدشاه قاجار»، مجلهٔ یغما (از سال ۲۷، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۵۳ تا سال ۳۱، شمارهٔ ۲، اردیبهشت ۱۳۵۷)، سال ۲۸، شمارهٔ ۱، ص ۲۲-۲۵.

٤٦- همان مجله، شمارهٔ ۳، ص ۱٤٦.

٤۷- همان مجله، همان شماره، ص ۱٤۸، ۱۵۲-۱۵۳.

٤۸- سیروس غنی، ایران بر آمدن رضاخان... (یادداشت شمارهٔ ۲٦)، ص ۱۳٦-۱۳۷، به نقل از:
Fo 371/4914, Norman to Curzon, 27 October 1920; DBFP. No. 570 of the same date.

٤۹- همان کتاب، ص ٦۳، به نقل از: Fo 371/3802, Cox to Curzon, 23 July 1919

۵۰- همان کتاب، ص ۷٤، به نقل از:
Fo 371/4909, Oliphant to Curzan and Norman, 30 November and 1 December

۵۱- همان کتاب، ص ۷۷، به نقل از:
Fo 371/4909, Sidney Armitage Smith Report to the Exchequer or the Foreign Office, 22 November 1920.

۵۲- همان کتاب، ص ٦۲، به نقل از:
CAB 27/24, Easter Gommittee, 10th meeting 28 May 1918 and 15th meeting, 21 June 1918, Sabahi, op. cit. p.11. See also Denis Wright, *The English Among the Persians*, London 1977, p. 175.

۵۳- همان کتاب، ص ٦۲، به نقل از:
Cecil to Balfour, 8 January 1918. Quoted by B.C. Busch Madras to Lausanne, New York, 1976, 1976 and Sbahi, op cit, p.11

۵٤- همان کتاب، ص ۲٤٦، به نقل از: Fo 416/68. Norman to Curzon, 25 March 1921

۵۵- همان کتاب، ص ۲٤۷، به نقل از:
Fo 371/6446, Cox to Norman, Foreign Office and the Government of India, 10 July 1921.

۵٦- همان کتاب، ص ٤۳-٤٤، به نقل از: Fo 371/3260, Marling to Balfour, 27 June 1918

۵۷- همان کتاب، ص ٤٤، به نقل از:
Melven Hall, *Journey to the End of an Era*, London 1948, p. 208

۵۸- همان کتاب، ص ٤٤.

۵۹- همان کتاب، ص ۵۸، به نقل از: Hall, op. cit, pp. 204-9

٦۰- همان کتاب، ص ٦٦، به نقل از: Fo 371/3865, Curzon to Cox, 21 October 1919
«در سال ۱۹۰۳ سر و صدای زیادی دربارهٔ اعطای نشان گارتر به مظفرالدین شاه در انگلستان به پا خاست، و وزیر خارجهٔ بریتانیا تهدید کرد که چنانچه از اهدای نشان خودداری شود استعفا خواهد داد. از آن پس سیاستی نانوشته اتخاذ شد که این نشان افتخار فقط به پادشاهان مسیحی اهدا گردد، مگر آن که مقتضیات خاصی در کار باشد» (ص ٤۳٦-٤۳۷).

٦۱- همان کتاب، ص ۷۸، به نقل از: Fo 371/3870, Derby to Curzon, 30 May 1920

٦۲- همان کتاب، ص ۱۵۲، به نقل از: DBFP, No. 626, Norman to Curzon, 3 January 1921

٦۳- از جمله مصدق (زیر نویس ۱۳).

٦٤- جواد شیخ الاسلامی، «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار» (یادداشت ٤۵)، مجلهٔ یغما، شمارهٔ ۳، ص ۱٤٦-۱٤۷.

٦۵- سیروس غنی، ایران بر آمدن رضاخان... (یادداشت شمارهٔ ۲٦)، ص ٦٦؛ نیز زیرنویس ۲٤ همین کتاب در ص ٤۳٦: حسینقلی میرزا مظفری (نصرت السلطنه)، پسر پنجم مظفرالدین شاه، مأخذ گفته هم مکی هم گلشاییان است.

مکی، زند گی سیاسی احمدشاه، صفحات ۲۲ و ٦۷–۷٤. عباس رفعت، مقاله در مجلهٔ آینده، تهران، آذر و دی ۱۳٦۰، خاطرات عباسقلی گلشاییان به نقل از قاسم غنی، همان جا، جلد یازدهم، صفحات ٦۳۸–٦٤۷. همچنین ن. ک. به کتاب موثق محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، در ۲ جلد، تهران ۱۳٦۸–۱۳۷۲. نویسنده در این اثر تمام نوشته های قبلی مؤید روایت نصرت السلطنه [در اصل: نصرت الدوله] و دیگران را با مدرک رد می کند. پس از تاجگذاری رضاشاه، نصرت السلطنه [در اصل: نصرت الدوله] مرتب به خرج خود در روزنامه های تهران آگهی می کرد که از پادشاهی رضاشاه بسیار خرسند است (Fo 371/1790 B, 26 July 1934).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی